نگاه انتقادی

«بیگانه» هم در بازی همگانی شرکت می‌کند؛ اگر...

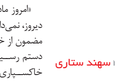

سهند ستاری

«امروز مادرم مرد. شاید هم دیروز. نمی‌دانم. تلگرافی به این مضمون از خانه سالمندان به دستم رسید: مادر درگذشت. خاکسپاری فردا. تقدیم احترامات. این معنایی ندارد. شاید دیروز بود، رمان بیگانه شسته را با این جمله هولناک و ضربه‌زننده وارد دنیایی می‌کند که گویی ادعهایش با مجازات دهشتناک‌تری روبه‌رو هستند؛ تو باید مدام فعل بیهودگی و بی‌امیدی را تکرار کنی تا رنج زندگی کردن را جرعه‌جرعه بنوشی. جهانی که در آن توگویی زیر پای سوژه خالی است و ناتوانی او در غیبت خودش – قبل از تولد و بعد از مرگ – بازنمایی می‌شود و از خاستگاه و جایگاه او می‌پرسد. اما اشتباه نکنید، «بیگانه» هم سرآنجام در بازی همگانی شرکت می‌کند. اگر مورسو نیز همچون سیزیف از بی‌معنایی، معنا بسازد.

اولین واکنش مورسو به شنیدن خبر مرگ مادرش بهت و گیجی بود؛ بهت و وامانده‌گی از این باب که نمی‌دانست چرا منائر و آشفته نیست. مورسو مادرش را سه‌سال بود که به پهانه اینکه هزینه کافی برای نگهداری از او را ندارد و باید او را بو پرستاری شود، به خانه سالمندان سپرد و حتی یک‌سالی بود که به ملاقاتش هم نرفته بود چون معتقد بود رفتن به آنجا یکشنبه‌هایش را از او می‌گرفت. گویی مورسو به قول کامو انسانی «وارده» نیست. او نمی‌خواهد تن به قواعد عمومی دهد و احساس را پنهان یا حتی سرکوب کند. به همین خاطر نسبت به مرگ مادرش غمگین و آشفته نمی‌شود. حتی در پاسخ به معشوقاش «ماری» که از او می‌پرسد او را دوست دارد، می‌گوید «نه». در ادامه داستان مورسو کلاغه از گرما، بی‌هیچ دلیل خاصی مرد عرب را می‌کشد و زمانی که در دادگاه به قاضی می‌گوید «به‌خاطر آفتاب» او را کشته؛ حتی خنده حاضران علیه مورسو را تحریک نمی‌کند تا در طول محاکمه‌اش دارای جدیدی آغاز کند و از رفتارش پشیمان شده و تقاضای بخشش کند. موردبه بودن هیچ دلیل منطقی مرد عرب را کشته بود و به همین علت برای دادگاه برای او که نه‌تنها فردای مرگ مادرش را به خوشی گذرانده بلکه حتی از قتلی که انجام داده نیز پشیمان نبود؛ مجازات مرگ را در نظر می‌گیرد. مجازات منطق حضور مورسو، «بیگانه»ای که در کاری‌ی مادرش نگریسته و سوگواری نکرده، مرگ است. اما مورسو در آخرین لحظه‌های زندگی‌اش به یاد مادر می‌افتد. مرگ «وافعیت مبهمی که ناتوانی او را به رنج می‌کشد – مورسو را وادانست تا روزهای بی‌امیدی مادر را امسر کند. موورسو زمانی که به سمت محل اعدام می‌رود، متوجه می‌شود الزامی در معنادارنبودن زندگی نیست چراکه زندگی به‌خودی‌خود زیباست. برای کامو زندگی زمانی که از هر معنایی جدا باشد کامل‌ترین شکل خود را دارد؛ به ساختن معنایی عجیب و فریبنده از بی‌معنایی که سنت اگزیستانسیالیسم در دهه‌های اخیر در پی آن بود.

اما مرگ برای این بیگانه به‌غیبان موضوعی کاملاً آگاهانه مطرح می‌شود و او نیز روایت خودش را در رابطه با این موضوع ابراز می‌کند: ترس از مرگ، بازی با مرگ، مرگ آگاهی و... کامو در رویانش ناتوانی سوژه در پرسش از خشکاهای را انکار نکرد، او فراموش کرده بود که ناتوانی سوژه در غیبت خودش بازنمایی می‌شود؛ اینکه او با غیبت

خودش چگونه رویه‌رو می‌شود. غیبت پیش از تولد و بعد از مرگ. بر همین اساس معنای مرگ هم برای سوژه فردی و هم برای جریان‌های جمعی خیاراهمیت است و نمی‌توان مرگ را صرفاً به یک موضوع فروکاست؛ در واقع باید بی‌هیچ تعارفی اعتراف کرد که «معنا ساختن از بی‌معنایی» زنست و کلکی است که بی‌معنایی را موضوع معنا و فاتزی آن موضوع می‌کند و آنچه در روایت موورسو بارز است، همین سوبه معنادارکردن بی‌معنایی زندگی و سرانجام مرگ است.

بگذارید نیچه‌گاهی هم به روایت سیزیف ناشاته باشیم. برای کامو، سیزیف قهرمانی بود است از طول محاکمه‌اش دارای جدیدی آغاز کند و از رفتارش پشیمان شده و تقاضای بخشش کند. موردبه بودن هیچ دلیل منطقی مرد عرب را کشته بود و به همین علت برای دادگاه برای او که نه‌تنها فردای مرگ مادرش را به خوشی گذرانده بلکه حتی از قتلی که انجام داده نیز پشیمان نبود؛ مجازات مرگ را در نظر می‌گیرد. مجازات منطق حضور موورسو، «بیگانه»ای که در کاری‌ی مادرش نگریسته و سوگواری نکرده، مرگ است. اما موورسو در آخرین لحظه‌های زندگی‌اش به یاد مادر می‌افتد. مرگ «وافعیت مبهمی که ناتوانی او را به رنج می‌کشد – موورسو را وادانست تا روزهای بی‌امیدی مادر را امسر کند. موورسو زمانی که به سمت محل اعدام می‌رود، متوجه می‌شود الزامی در معنادارنبودن زندگی نیست چراکه زندگی به‌خودی‌خود زیباست. برای کامو زندگی زمانی که از هر معنایی جدا باشد کامل‌ترین شکل خود را دارد؛ به ساختن معنایی عجیب و فریبنده از بی‌معنایی که سنت اگزیستانسیالیسم در دهه‌های اخیر در پی آن بود.

اما مرگ برای این بیگانه به‌غیبان موضوعی کاملاً آگاهانه مطرح می‌شود و او نیز روایت خودش را در رابطه با این موضوع ابراز می‌کند: ترس از مرگ، بازی با مرگ، مرگ آگاهی و... کامو در رویانش ناتوانی سوژه در پرسش از خشکاهای را انکار نکرد، او فراموش کرده بود که ناتوانی سوژه در غیبت خودش بازنمایی می‌شود؛ اینکه او با غیبت

قدرت‌مداران بی‌مقدار را چه اسباب و عواملی میدانداری می‌کند؟ اینان از کدام منبع حوشان حیات می‌گیرند و با کدام وزنه‌ای سینه و بازو ستبر می‌دارند؟ بی‌ابت صوگوته می‌توان قدرت را مهار کرد نه از بهنه سیاست دیگر شاهد چنین قدرتمندانی نیاشیم؟ از چه راهایی می‌توان اینها را در جایگاه خود نشاند تا دیگر در جهت تطاول و گردنکشی میل نکند؟ راههای مهار قدرت کدام است؟ اوتاق مهار کدامین‌اند؟ به عبارت دیگر چه راهکاری را می‌توان برگزید که قدرت سر از استبداد بار نکند و با توجه به تراکم قدرت، افراد و گروه‌های زیردست از این اقتدار برخوردار باشند که جلوگیه فرمان باشند؟ دستوری فرار از حق جلوه کرد اگر در پاسخ‌گوی آن امتناع ورزند؟ اینها پرسش‌هایی هستند که در اندیشه سیاسی پیوسته موضوع بحث قرار گرفته و به آن پرداخته می‌شود. کتاب مهار قدرت درواقع پاسخی است به این پرسش‌ها. در فصل نخست کتاب مهار قدرت می‌خوانیم: «ماشین قدرت، پرشتاب و در سرعت فزاینده است، قدرتمند یکریز می‌آید و می‌تازد و می‌خراند. پیوسته نظم به توسعه دامنه خود را دارد. هیچ نوع نقد و نظارتی را بر اعمال خود نمی‌شناسد. بلافات بوپا و روزافزون است. میدان پیدا کند به سمت استبداد مطلق یا توتالیتر پالیسم میل می‌کند.

مهار قدرت
احمد راسخی‌لنگرودی
ناشر: علم
چاپ دوم: ۱۳۹۲
قیمت: ۸۵۰۰تومان

توسعه‌طلب و زیاده‌خواه است. همواره می‌خواهد خود را برکشد، به پیش رود، مانع از میان برکند. در جریان افزونخواهی جبار و ستمگر می‌شود. از این رو هیچ‌گونه محافظتی را برنمی‌تابد و چون مخالفی

به همین سادگی، به همین پوچی

ری کاوانگ . ترجمه: بیتا عظیمی‌نژادان

نوامبر ۲۰۱۳ صدمین سال تولد آلبر کامو است. کامو که اصالتا فرانسوی - الجزایری بود قبل از اینکه کار خود را به‌عنوان یک نویسنده خلاق شروع کند، روزنامه‌نگاری موثر در زمان جنگ بود او می‌توانست به غول ادبیات فرانسه و صدای راهبر فلسفه اگزیستانسیالیسم غالب بر فضای روشنفکری بعد از جنگ جهانی دوم فرانسه تبدیل شود. آلبا امیبا در بیوگرافی او می‌گوید: کامو به «وجدان اخلاقی نیل خود» تبدیل شده بود. جای شگفتی اینجاست که این سخنگوی پوچی وضعیت بشری شخصی بود کاملا عادی؛ در حقیقت او از گبرایی بی‌تکلفی برخوردار بود و در هر کاری اعم از اجتماعی، ورزشی یا ادبی از دیگران پیشی گرفته بود. در سن ۴۶سالگی (وقتی همه نویسندها به نقطه اوج قدرت خود می‌رسند) در یک تصادف ماشین جان خود را از دست داد. یکبار یک روزنامه ایتالیایی ادعا کرد این سانحه مرگبار بخشی از توطئه اتحاد جماهیر شوروی بود، ولی به احتمال خیلی زیاد خود کامو می‌گوید مرگ ناگهانی او یکی از هزاران پدیده اتفاقی بی‌هیچ معنای منحصحی در دنیاست.

او ۷ نوامبر ۱۹۱۳ در خانواده‌ای کاملاً بی‌سواد به دنیا آمد و در زاهچه‌های الجزایر بزرگ شد. مادر آلبر، کاترین سینته از خانواده فقیری بود که از جزایر باقریک اسپانیا به الجزایر مهاجرت کرده بودند. پدر او، لوسین کامو یا اصالت فرانسوی - الجزایری کارگر مزرعه بود و به طبقه کارگری کشاورزی معروف به «پیاسه‌ها» تعلق داشت. آلبا امیبا می‌گوید آلبر کامو با وجود موفقیت‌های بزرگی که به دست آورد بهشدت از تکلفی که در جمع‌های ادبی فرانسه می‌دید متزجر بود و تا آخر از نظر احساسی ریشه در خاک شمال آفریقا و دوران کودکی خود داشت. پدر کامو در جنگ مارن در سال ۱۹۱۴ زمان اندکی پس از انتقالش به یکان پیاده‌نظام فرانسوی مستقر در الجزایر کشته شد. این اتفاق سخنی‌های بیشتری را برای مادر کاموی جوان که به نظر ترازی منفعل و بی‌تفاوت می‌آمد، تا حد زیادی ناشنوا بود و اختلال گفتار داشت. دنیای سکوت مطلق او پیوند عمیقی با کار او به‌عنوان نظافتگار داشت. زمانی که حتی این زندگی سخت برای آلبر و مادرش غیرقابل تحمل شد آنها مجبور شدند به آپارتمان سه‌خوابی در الجزیره که مادربزرگ و سه دایی بی‌سواد آلبر در آنجا زندگی می‌کردند نقل مکان کنند. این خانه جدید آب و برق نداشت و آلبر جوان و قفیر از سوءتغذیه و تنبیه‌های بی‌رحمانه مادربزرگ به‌شدتی رنج می‌برد. شاید مبارزه‌های آتی آلبر با رژیم‌های دیکتاتوری بی‌تاثیر از شخصیت مستبد مادربزرگش نباشد. با این وجود آنجا برای آلبر جوان سراسر بدبختی نبود و او سرگرمی و دلمشغولی خود را در خورشید درخشان، و ساحل‌های رنگارنگ الجزیره یافته بود و هرگز شناگرش و آفتاب‌گرفتن، لذت و خوشی بی‌خودحسر را از او دریغ نداشتند. در واقع او به خوبی از تضاد درد فقر در داخل و شکوه مدیترانه در خارج خبر داشته آگاه بود. یکی از معلمان نکته‌سنج مدرسه پسرانه که آلبر در آنجا مشغول تحصیل بود به توانایی استثنایی این دانش‌آموز پی برد و آنجا مشغول تحصیل بود به توانایی استثنایی این دانش‌آموز پذیرفته اتفاقی بی‌هیچ معنای منحصحی در دنیاست.

او ۷ نوامبر ۱۹۱۳ در خانواده‌ای کاملاً بی‌سواد به دنیا آمد و در زاهچه‌های الجزایر بزرگ شد. مادر آلبر، کاترین سینته از خانواده فقیری بود که از جزایر باقریک اسپانیا به الجزایر مهاجرت کرده بودند. پدر او، لوسین کامو یا اصالت فرانسوی - الجزایری کارگر مزرعه بود و به طبقه کارگری کشاورزی معروف به «پیاسه‌ها» تعلق داشت. آلبا امیبا می‌گوید آلبر کامو با وجود موفقیت‌های بزرگی که به دست آورد بهشدت از تکلفی که در جمع‌های ادبی فرانسه می‌دید متزجر بود و تا آخر از نظر احساسی ریشه در خاک شمال آفریقا و دوران کودکی خود داشت. پدر کامو در جنگ مارن در سال ۱۹۱۴ زمان اندکی پس از انتقالش به یکان پیاده‌نظام فرانسوی مستقر در الجزایر کشته شد. این اتفاق سخنی‌های بیشتری را برای مادر کاموی جوان که به نظر ترازی منفعل و بی‌تفاوت می‌آمد، تا حد زیادی ناشنوا بود و اختلال گفتار داشت. دنیای سکوت مطلق او پیوند عمیقی با کار او به‌عنوان نظافتگار داشت. زمانی که حتی این زندگی سخت برای آلبر و مادرش غیرقابل تحمل شد آنها مجبور شدند به آپارتمان سه‌خوابی در الجزیره که مادربزرگ و سه دایی بی‌سواد آلبر در آنجا زندگی می‌کردند نقل مکان کنند. این خانه جدید آب و برق نداشت و آلبر جوان و قفیر از سوءتغذیه و تنبیه‌های بی‌رحمانه مادربزرگ به‌شدتی رنج می‌برد. شاید مبارزه‌های آتی آلبر با رژیم‌های دیکتاتوری بی‌تاثیر از شخصیت مستبد مادربزرگش نباشد. با این وجود آنجا برای آلبر جوان سراسر بدبختی نبود و او سرگرمی و دلمشغولی خود را در خورشید درخشان، و ساحل‌های رنگارنگ الجزیره یافته بود و هرگز شناگرش و آفتاب‌گرفتن، لذت و خوشی بی‌خودحسر را از او دریغ نداشتند. در واقع او به خوبی از تضاد درد فقر در داخل و شکوه مدیترانه در خارج خبر داشته آگاه بود. یکی از معلمان نکته‌سنج مدرسه پسرانه که آلبر در آنجا مشغول تحصیل بود به توانایی استثنایی این دانش‌آموز پی برد و آنجا مشغول تحصیل بود به توانایی استثنایی این دانش‌آموز پذیرفته

کرد. با فرنسین فور یک ریاضیدان از منطقه ازان در الجزایر، کمتر از یک ماه از زندگی مشترکشان گذشته بود که مسولیت او در روزنامه تمام شد. آلبر کامو به الجزایر برگشتند و در ازان کار تدریس را آغاز کردند. زمانی که در سال ۱۹۴۲ برای درمان به فرانسه برگشت در پی حمله متفقین آفریقای شمالی که نتیجه آن اشغال ویشی فرانسه بود او از همسرش جدا ماند. سرگردان به پاریس بازگشت و آنجا در اولین اجرای یکی از نمایش‌های سارتر با او و سیمون دوبوار آشنا شد. سپس کامو به گروه مقاومت و روزنامه زیرزمینی آن کمبا پیوست و در سال ۱۹۴۳ سردبیر آن شد. سارتر و دیگر فیلسوفان مانند ریموند آرنو و آندره مالرو از نویسندگان آن روزنامه بودند.

بعد از جنگ، کامو ازان را برای صحنه‌پردازی رمان طاعون انتخاب کرد. انتشار این کتاب برای او موفقیت بالقوه‌ای بهمراه داشت. در بحبوحه کشتارهای جنگ جهانی دوم در مقیاس صنعتی ارزش زندگی حجم گرفته از دوده‌های دوده‌کش‌های ترنبلینکا محو شده بودند. نوشته‌های کامو در شرح پوچی ذاتی زندگی ذغدغه بسیاری از مردمان اهل فکر بود که در میان آسیب، اضطراب ناامیدی و بدبینی به‌حق خود نیازمند فلسفه‌ای بودند که در حفره عقل بگنجد. برای کامو علاوه بر فجایع اخیر و چشم‌اندازهای کلی مابوس‌کننده، قطعیت مرگ، نفس بودن را به یک «سیامبازی» و در پی آن زندگی را به مخمصه‌ای پوچ بدل کرده است. او تجربه بشر را به شخصیت اسطوره‌ای سیزیف پیوند می‌دهد که تنبیه او توسط خدایان یونانی بالابردن سنگ بالای کوه بود که او به بالای کوه می‌رسید سنگ به پایین می‌غلتید و او مجبور بود دوباره فرد را کارش از سر بگیرد. بار زندگی در این دنیا همان بارمسنگ هرگز است و تمام سخنی‌هایی که با آن رویاروی است معنا و هدف ویژه‌ای ندارد زیرا در آینده باز تکرار خواهد شد. زندگی انسانی است بیچاره و عریان، و دلباخته خورشیدی که سایه به جانمی‌گذارد. موورسو نه همان بی‌بهره از حساسیت نیست بلکه اشتیاقی ژرف- ژرف از آن‌رو که خاموش است- به او جان می‌بخشد: اشتیاق به مطلق و زندگی. این رانسی هنوز منفی است. رانسی بودن و رانسی احساس کردن، ولی بدون آن هیچ فتحی به خود و بر جهان هرگز شدنی نیست.»

اندک داستان‌نویسان برجسته‌ای در دنیای رمان و داستان‌نویسی وجود دارند که پرسشگری آنها درباره زندگی و معنای آن رویکرد فلسفی داشته باشد. آلبر کامو نویسنده‌ای است که با انتشار کتاب بیگانه، انسان طاغی، افسانه سیزیف و طاعون و دیگر نوشته‌هایش به عنوان متفکری در مقابل طرحی درونی و انسانی شخص مقابل بی‌ربا قرار کرده است. پسه قول برات در الگوی اخلاق غربی، بی‌ادب‌بودن یعنی حقیقی‌بودن، بی‌ادب یعنی چقدر من ساده هستم، چقدر مهربان، حقیقی، صریح و مهم هستم؟

در تقابل با این وضعیت، برات مطابق معمول اسلوب کتابت، از ادب (زبانی باید می‌کند در اینجا قصد تشریح و بازتعریف موضع برات در میان نیست، ولی در کنار سطور این یادداشت عکسی به چشم می‌خورد که می‌تواند تمثیلی باشد برای ارتباط میان دال‌های احترام و دوستی و آنچه درونی شعر امروز است. تصویر مورد نظر، مرد و زنی را در یک بند گرانه نشان می‌دهد که به شیوه سنتی زاپنی به یکدیگر ادای احترام می‌کنند. هر دو به سوی هم در حال تعظیم‌اند. به قول برات این نوع سلام‌کردن، تعریفی برای رسیدن به نوعی خلأ و ادای احترامی برای از هر نوع خودخواهی یا تحقیر است. و در خلال همین نوع ادای احترام، می‌توان شاهد توقف شوکه‌آمیز معنا بود. برات زیر عکس مذکور جمله‌ای را نوشته است: «چه کسی به چه کسی سلام می‌کند؟» در قبال این تصویر، چنین پرسشی ساده‌لوحانه یا افراطی‌گرا بمر بنظر نمی‌آید. سلام یا همان ادب و احترامی که در سنت غربی زایل شده در اینجا از کارکرد خود تهی شده و دیگر یک پل ارتباطی، تلقی و بدلی مثل‌هوا جقدر خوب است؛ برات روز خوش آقا نیست. از همین‌رو هرگونه معنای حملی در آن متوقف می‌شود، به هرگونه تفسیرپذیری خاتمه داده می‌شود و زبان با خود کنش یکی می‌گردد. این سازوکار دقیقا شبیه همان زبانی است که شعر به نیابت از هر هنر حقیقی و زنده دیگری برای ابراز برگزیده است. نه ابراز یک فیگور خاص یا به منزله سلسله‌ای نشانه‌ای و تفسیرپذیر از ارتباطات و شناختن، بلکه صرفا و جیبا بمثابه ابراز خودش. ابراز سنتی که خودش برای خودش بنا می‌نهد و در آن سنت، یک شعر هیچ‌گاه نه شبیه شعر دیگری است و نه شبیه خودش. او در کنار خودش به خودش تعلق دارد.

این سه مورد شعر برازدایی شعر برای شعر حقیقی که اینک در زمانه ما، همگی بهشدت تشنه شنیدن آنیم، تمامی جهان با یک چشم دیده می‌شود. چون حقیقت خود را بالاتس می‌کند و همین قطع تفسیرپذیری و از خلال آن، اقتطاع معنا است که حضور را بدل به زبان رستگارشده می‌کند یکبار دیگر به شعر دیگر برات، تصویر تنهوشه‌ای را در ارتباط با زنی که به چه کسی سلام می‌کند؟ عبارت فرانسوی به دستخط خود او زیر عکس به چشم می‌خورد: qui salue que? اگرچه برات توضیح خاصی درباره این جمله نداده است، ولی قطعا او زیرکتر از آن است که این جمله را تصادفی و به این شکل نوشته باشد. با این‌حال در ترجمه فارسی، شکل مورد نظر ساقط می‌شود. این کنش زبان در مقابل تصویر نوبار باید یک کرنش شبانه گرفته شود. زبان گاه همچون نوشته زیر این تصویر، همان تجربه ناب شعری است که به منزله یک رخداد، در پیوستار با تجربه بشری، با دست خود خود را از مرز و بوم معناهای تسترشده خارج و تبعید می‌کند. به شکل خاص فراگیری کلمه سلام (salue) میان دو که مورد دقت کنید. گویی دو que به سمت هم تعظیم کرده‌اند و salue در میانه مانده است. زبان دقیقا تصویر را تقلید کرده است. و شکست خود را در کارزار این تقلید بی‌باکانه می‌پذیرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- جورج آگامبن،«دوست»، در آپاراتوس چیست؟ ترجمه یاسر همتی، انتشارات رخداد نو، ص ۷۲

۲- رولان بارت، امپراتوری نشانه‌ها، ترجمه ناصر فکوهی، نشر نی، ص ۹۸

در مواجهه با پوچی
آلبر کامو ۲۰۱۳–۱۹۱۳
صدمین سالروز تولد فیلسوف فرانسوی

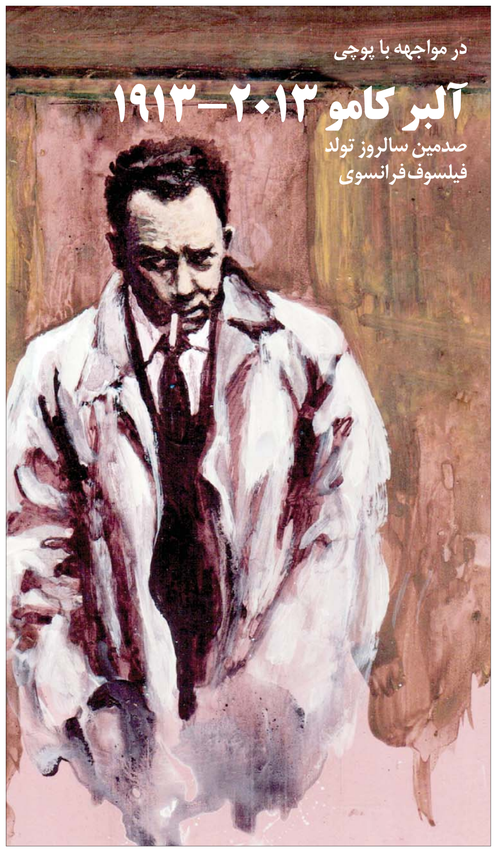

علی سالم

«تنها یک مساله فلسفی واقعا جدی وجود دارد و آن هم خودکشی است. تشخیص اینکه زندگی ارزش دارد یا به رحمت زیستش نمی‌ارزد در واقع پاسخ صحیح است به مساله اساسی فلسفه. باقی چیزها مثلا اینکه جهان دارای سه بعد و عقل دارای ۹ یا ۱۲ مقوله است، مسایل بعدی و دست دوم را تشکیل می‌دهند. اینها بازی است. نخست باید پاسخ سوال قبلی را داد.» اینها جملات آغازین افسانه سیزیف رساله بلندبالای آلبر کامو در مورد خودکشی و ابعاد است. استاد راهنمایش در حاشیه رساله دکترای او نوشته بود «ببین از آنکه فیلسوف باشد نوشته خوبی است». کامو را در ایران بیشتر به واسطه رمان‌ها و نمایشنامه‌هایش می‌شناسند. «بیگانه» و «طاعون» از مهم‌ترین آثار او هستند که هر کدام‌شان چندین مترجم به زاوارد ایرانی را بهعهده دارند و نمایشنامه‌هایش همچون عادل‌ها و کالیگولا بارها به صحنه رفته‌اند. شخصیت‌های داستان‌های کامو شخصیت‌هایی تنها و مایوس‌اند که هذیان می‌گویند و به مرگ فکر می‌کنند. اینگونه شخصیت‌ها همزاد مدرنیته و ادبیات مدرن در طول دو قرن تولد آن بودند؛ شخصیت‌هایی شبیه بزاتلیی هرمان هولمول، گریگوری کافکا و راوی اموف گورا؛ هدایت در حالی که این شخصیت‌ها یاسخی برای مساله مرگ در ذهن دیگر مسایل مهم زندگی نداشتند و انتقاد این آگاهی‌داشتن نیروی محرکه آنها محسوب می‌شد. در آثار اگزیستانسیالیستی همچون کامو، سارتر و سیاتلو، مرگ از یک پرسش بی‌پاسخ تبدیل به موضوع اصلی و زیست فرهنگی شد که قرار بود حتما پاسخی برای آن بیدا شود. پوچی و طغیان دو مفهوم اساسی آثار کامو بودند که او در دو کتاب نظری «افسانه سیزیف» و «انسان طاغی» به آنها پرداخت. «مورسو» بود؛ مردی که از مرگ مادر خویش به عباثی و خوشگذرانی مشغول می‌شود و زمانی دیگر آدم می‌کشد. او در دادگاه با ارامش کامل اتهام بی‌حیایی و حکم اعدام را می‌پذیرد و در دل آرزو می‌کند در مراسم اعدامش تعداد زیادی تماشاچی حضور داشته باشند. تاثیری که او از جهان داستانی داستایفسکی گرفته در نوشته‌هایش مشهود است و او با ایمانی کی‌یرکگوری به بعضوان یک

ژرالد سیپریانی*

اگزیستانسیالیست شناخته شد؛ اگرچه او این برچسب فلسفی را نپذیرفت یا از آن دوری کرد. ولی هرگاه نامی از متفکران اگزیستانسیالیسم برده می‌شود، کامو در لیست متفکران آن قرار می‌گیرد. داستایفسکی، کافکا، کامو و سامولل بکت؛ نویسندگانی که داستان بلند و کوتاه نوشته‌اند و همین‌طور نمایشنامه. نام این نویسندگان همواره در کنار فیلسوفانی مثل هایدگر، نیچه، کی‌یرکگارد و سارتر قرار دارد که به‌عنوان فیلسوفان اگزیستانسیالیسم در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ شناخته می‌شوند.

کامو روایت و پرسشی از زندگی طرح می‌کند و ذهن خواننده داستان‌هایش را به وای تجربه یک زیست می‌برد که هزاران انسان در رنج و البته دوگانگی آن مشترکند. اما نمی‌توان انتظار داشت که آنها دریافتی مشترک و مشابه با نویسندگانی مثل کامو، داستایفسکی، کافکا و... داشته باشند. تجربه کامو، تجربه یک زندگی فقیرانه و تنگدستانه در دوره کودکی و نوجوانی است و زندگی با فقیران و بینوایان مولد اولیه داستان‌های او و از سال‌های بعد هم‌فرامی می‌کند. اما هزاران و میلیون‌ها فقیر و بینوای دیگر فاقد چنین تلاش، فکر و استعدادی هستند.

هم‌اکنون که تجربه زندگی داستایفسکی به خصوص در زندانی در غرب سیبری و در کنار دزدان، قاتلان و البته با اعمال شاقه، مواد و مصالحه بسیاری از رمان‌هایش را فراهم آورد. رمان «خاطرات مردگان» محصول مستقیم این سال‌ها بود که در آن می‌نویسد: «آنچه کمکم کرد این سال‌های وحشتناک را از سر بگذرانم، فقط میلی سوزان به رستاخیز، به تجدید زندگی، به از سر گرفتن یک زندگی تازه بود.»[2]

کامو البته در رشته فلسفه تحصیلات دانشگاهی خود را به پایان برد و علاقه او به فلسفه موجب شد در مقطع فوق‌لیسانس همین رشته را ادامه دهد و تز فوق‌لیسانس خود را درباره پلوتینوس و قدیس آگوستینوس بنویسد. می‌توان گفت جهان داستانی کامو تحت تاثیر ذهن پرسشگر فلسفی او بود که برداشت او را از زندگی و معنای آن و دوگانگی‌ها و تعارضات آن بیان می‌کند. او اگرچه قرائت سنتی از فرجام زندگی بشر را بر نمی‌تابد، اما در مقابل ذهن خواننده، چالش‌ها و پرسش‌های تازه‌ای را از معنای زندگی با تکیه بر اختیار و آزادی فردی فرا می‌نهد. پرسش‌ها و پرسش‌های زندگی را در زمان زندان که موورسو شخصیت داستان در انتظار طناب دار است و هستی خود را رو به پایان می‌بیند، در مواجهه با کشیش به گونه‌ای معنادار طرح می‌کند. برخورد سرد و بی‌تفاوت با کشیش این بی‌تفاوتی از دو نقطه پرتاب از این دنیا، مثل دنیای زمانی است که نسبت به پرسش‌های بازجو که خود را یک معتقد به عیسی مسیح می‌داند و بر موورسو می‌شود و او را بدلیل بی‌اعتقادی حتی دست می‌اندازد و نمی‌تواند یا او ارتباط برقرار کند بی‌تفاوت است. خشونت اخلاقی، سیاسی، مذهبی و فرهنگی آغاز می‌شود و اینجا جایی است که زمینه برای آغاز شورش علیه هر شکلی از ایدئولوژی سیاسی، مذهبی و فرهنگی وجود دارد. برای آلبر کامو با این همه که پوچی و ذغدغه‌های در مورد زندگی بشر در کنار فقدانی نسبت. یک شورشی کامو است که زندگی ماسیه را برای همنوعان خود امکان‌پذیر می‌کند - من یک شورشی هستم، پس ما هستیم (۱۹۵۱). بدرستی که در نظام اخلاقی کامو چیزی واقعا ملموس وجود دارد، به بیان دیگر چیزی واقعا انسانی. همان گونه که تاریخ گواهی می‌دهد رفع همیشگی کشمکش‌ها و تضادهای زندگی کاری است بس بیهوده و حتی خطرناک؛ آنها جوهر زندگی انسان‌ها هستند. با این همه، نباوری کامو در میان پوچی ذیا حیات از آزادی بی‌مسوولانه نیست، اما به جای پیروی و تحمیل دستورالعمل‌های ایدئولوژیک برای یک زندگی بهتر، به جای آن بین‌بردن یا تنبیه آنها که در کل، شایستگی بودن در تصور از آنچنان دنیایی را ندارند، باید زندگی را بطور ملموس و به نسبت بهبود بخشیم. علاوه بر این، نباید که به هیچ قیمتی بهای آن را با یموی یک سود جدید فراسوی هر خوب و بدی و فراسوی ارزش‌های دنیای ما ارزش زندگی ارزش زیبایی است. حس کامو از زیبایی یک ارزش خالقی دیگری نیست که حکم کند که چگونه زندگی خود را برای یک دنیای بهتر پیش ببر. زیبایی ارزش زندگی را می‌سازد نه به‌عنوان الگویی که باید پیروی کرد و یا بر دیگران تحمیل کرد؛ بلکه برای هر کدام از ما و برای همه ما تجربه‌ای است از انسان‌بودن، مسوولیت‌بودن و آزادبودن. هیچ چیزی عقلانی‌تر از این وجود تنازد کامو صدمال پیش به دنیا آمد ولی باورهای او جوانه‌داشد. تنگ‌های تمامیت‌خواهی با مقیاس‌ها و درجه‌های متفاوتی از خشونت تنجیم یافتند؛ چه آنها که اخلاقی یا سیاسی، مذهبی یا فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی بودهاند ولی یأس و رنج همچنان باقی است. برای کسانی که می‌خواهند دنیای بهتری بسازند پیام این است: هیچ بایانی وجود نسارد که احتمالا بتواند رنج را توجیه کند و برای کسانی که به نام هدف درست معنوی یا اجتماعی هر وسیله‌ای را به‌کار می‌گیرند و به جهان خود خیانت می‌کنند، مرا آزار ندهید. مرا مجبور نکنید، مرا دلبه‌تر نکنید؛ از من جلوسی نکنید. فقط با من دوست باشید تا با هم بتوانیم از زندگی‌مان لذت ببریم.

* استاد دانشگاه کیشو ژاپن
و سردبیر مجله فرهنگ و گفتوگو، جاپ کمیریج

این مطلب به درخواست روزنامه «شرق» و به مناسبت صدمین سالروز تولد آلبر کامو نگاشته و ترجمه شده است.

تامل کوتاه

کامو؛ سیمای یک اخلاق‌گرا

استفن اریک برونر*
ترجمه: نوید نزهت

هر نویسنده بزرگی جوانسال را نخستانیر قرار می‌دهد و آلبر کامو نیز از این قاعده مستثنا نبود. پس از همه با نسلی سخن گفته که پس از وقایع جنگ‌جهانی دوم به بلوغ می‌رسیدند. با پایان‌یافتن دهه ۶۰ میلادی، به برخاندنه‌ترین نویسنده بین دانشجویان رادیکال بدل گشته بود؛ هر چند در ابتدای همان دهه، آن دسته از روشنفکران پاریسی که گرایشات کمونیستی داشتند، به وی روی خوش نشان نمی‌دادند بی‌تبالی در محبوبیت، به‌خوبی در مورد کامو به چشم می‌آید؛ چرا که او هرمندی بود درگیر با دغدغه‌های همیشگی فلسفه که از اگزیستانسیالیسم متنفر بود، اما بسیاری از مفاهیم بنیادین آن را همفهم می‌ساخت. مردی از مدیترانه بود که در اروپا زندگی می‌کرد. مدرنیتی بود که سبکی کلاسیک داشت. از اعتنای مقاومت ضدفاشیست و در عین حال یک صلح‌طلب بود. بازتبرانی متزوی و دست‌آخر روشنفکری در فاصله یک سلبریتی بود که با بارانی و سیگارش قصد داشت ظاهری همچون همفری بوگارت از خود بسازد.

با این وجود، محبوبیت کامو بر چیزی بیش از کیفیات متناقض‌نمای زندگی و آثارش متکی است. او صرفا وروایتی نگرش‌های کهنه تمامیت‌خواهانه را پیش‌بینی نکرد، بلکه راوی سنخ نوینی از حقوق بشر را نیز انتظار می‌کشید. آثار او آمیزه‌ای از پذیرش هرگونه امر مطلق و فریبنده غایت‌شناخت‌ی با مذهبی به‌مثابه یاسخی به ماهیت «انزور» زندگی مدرن بود؛ با «رمز»، در خلاصه‌ای از تعیین «حدود» کنش سیاسی بود؛ با تلاش‌های تراژیک‌باور آن توجیه قساوت مخالفت می‌ورزید بر برقراری ارتباطی معقول میان هدف و وسیله مهر بود و به ضرورت اصل مجرمیت محدود، اذعان داشت. این منظومه فکری رانمی‌توان به یک فلسفه سیاسی یکپارچه‌شده یا مجموعه‌ای دلبخواهی از دستورات اخلاقی تعمیم کرد؛ بلکه در عوض، آنچه عرضه می‌شود، تجدیدنظری انتقادی بر اعمال دلبخواهی قدرت و نگرشی اخلاقی است که قابلیت بر لقافه واژگانی ادبی بیان می‌شود.

من نیز همچون بسیاری دیگر از آنانی که به نسل ۱۹۶۸ شناخته می‌شوند، در نوجوانی با نوشته‌های کامو روبه‌رو شدم به یاد دارم که چگونه مجذوب انسان‌باوری و نفرت او از امامت‌خواهی، ترکیب غریب خوشبینی و بدگمانی در آثارش و توانایی مثال‌زدنی وی در فراموش‌نکردن انتشای به تجربیات حسی و معاملات شخصی در خلال درک‌وشعور انسانی شدم. احساس مسوولیت فردی، روشن‌اندیشی و کیفیت ذهنی وی چیزی محدوده‌دار در خود داشت. اصالت دیدگاه او اراده جستن مشارکت در بازسازی آزادی، هنوز هم می‌تواند بازخوردی خوشایند در قبال کلی‌مسلکی و دستی‌انگاری روشنفکران معاصر بدست دهد. بهترین برگذاشت برای چنین کسانی، همان گونه که مطمئنا مطلق خواست کامو نیز بود، بیش از آنکه تکریم و تقدیس وی با